

The background of the advertisement features a serene sunset or sunrise over a body of water. The sky is a gradient of warm colors, transitioning from deep orange at the horizon to a lighter yellow and then a soft blue higher up. A small, dark silhouette of a boat is visible on the water's surface, positioned towards the left side of the frame.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهباذی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت بیست و یکم



گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم بیگرد



خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت ۲۱

دفتر دوم بیت ۱۶۲۶

کار من بی علت است و مستقیم
هست تقدیرم نه علت ای سقیم

از زبان زندگی به ما میگه: در کار درست کردن آسمان درونت و رها شدن
از همانیدگی ها، کار خداوند موقوف علل ذهنی و سبب های ذهنی ما
نیست.

زمانی که ما متعهدانه کار می کنیم، متوجه می شیم:
دردهامون جدا شده، چی شده؟ ما با ذهن نمی تونیم بفهمیم، خشممون،
ترسمون، رنجشمون افتاده، از ما جدا شده.

چون کار خداوند کن فیکونه.

وقتی میگیم این کار و میکنم تا به حضور برسم، فلاں کار رو انجام
میدم تا رابطه ام درست بشه با فلاں شخص، ما موقوف علل ذهنی مون
هستیم. 🌟

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش بنشانم به وقت

دفتر دوم ۱۶۲۷

خداوند به ما میگه تو رو فرستادم به دنیا من ذهنی درست میکنی
میدونم که من ذهنی داری و وسوسه میشی.

ولی اگه تسلیم باشی و این تسلیم و نگه داری، در زمان خودش، من
ذهنی و ازت جدا میکنم، عادت من ذهنی و تغییر میدم و تبدیلش میکنم.

خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت ۲۱

این غبار از پیش بنشانم به وقت 

غبار فکرهای همانیده تو از پیش چشمانت برمیدارم، فکرها تو ساکت میکنم.

خداآوند دنبال به حضور رساندن ماست. برای این کار بهترین اتفاقات و برای ما طرح میکنه. ما یقین داریم، توکل عمیق داریم، مطمئن ایم که بهار ما از راه میرسه، تخمهای صبر ما، شکر ما، سکوت ما، خواهند رویید.

یک ذره جد و جهد ما سنجیده میشه، خداوند ترازو داره. 

در سوره الرحمن (آیه ۷-۹) می‌فرماید:
وأسمان را بر افراخت، و ترازو را برنهاد، در ترازو تجاوز مکنید.

در اثر همانیدگی های مرکز ما، حرص و آز ما ترازو بهم میریزه.

دفتر پنجم ۱۴۰۱ می گه:

هین ز حرص خویش میزان را مهل
آز و حرص آمد تو را خشم مضل

آسمانی که در درون ما باز میشه، این آسمان خودش ترازو داره. ولی
حرص من ذهنی ما، هر چه بیشتر بهتره من ذهنی ما، این ترازو را بهم
میریزه.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

توبه کن مردانه سر آور به ره
که فمن یعمل بمثقال یره
دفتر ششم بیت ۴۳۱

اشاره می کنه به سوره زلزال آیه (۷ و ۸) که می فرماید:
یک ذره نیکی ما، و یک ذره بدی ما سنجیده میشه.

در فسون نفس کم شو غره ای
که آفتاب حق نپوشید ذره ای
دفتر ششم بیت ۴۳۲

خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت ۲۱

یک ذره تلاش ما در جهت کوچک کردن من ذهنی سنجیده می شود.
باز می رسیم به این بیت مهم که میگه:

فعل توست این غصه های دم به دم
 این بود معنی قد جف القلم
 دفتر پنجم بیت ۳۱۸۲

ولی چون ما در من ذهنی ترازو نداریم، گیر می‌دیم به ترازوی خداوند. از ترازوی خداوند ایراد می‌گیریم.

ذره ای گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود
دفتر پنجم بیت ۳۱۴۵

ابیاتو تکرار می کنم:

کار من بی علت است و مستقیم
هست تقدیرم نه علت ای سقیم

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش بنشانم به وقت

هین ز حرص خویش میزان را مهل
آز و حرص آمد تو را خشم مضل

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

توبه کن مردانه سر آور به ره
که فمن یعمل به مثقال یره

در فسون نفس کم شو غره ای
که آفتاب حق نپوشد ذره ای

ذره ای گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود

با تشکر بیگرد 

خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت ۲۱



آقای حسام از مازندران



با سلام و خدا قوت خدمت شما و همه‌ی یاران گنج حضور
مولانا در مثنوی دفتر سوم بیت ۹۹۹ و ۱۰۰۰ در شأن مقام انسان
می فرماید:

آدمی کوهی است، چون مفتون شود؟
کوه اندر مار، حیران چون شود؟

خویشتن نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و، شد در کمی

انسان بی نهایت ریشه در زندگی دارد، چرا که امتدادِ خداست و شکوه و عظمتِ او را با خود به همراه دارد.

اما در اثر طلب کردن شادی و برکت از هم هویت شدگی‌ها، خوار و زبون آنها شده است و به گلی گوهرِ کرامت و گرامیداشتش را فراموش کرده است.

دفتر سوم بیت ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲

خویشتن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس، خویش بر دلقی بدوخت

صد هزاران مار و گُه، حیران اوست
او چرا حیران شدست و، مار دوست؟

به راستی چرا ما انسان ها با چیزهایی که به وضوح به ما آسیب می زند
هم هویت می شویم؟

خوردنِ غذاهای مضر که شاید لذتی لحظه‌ای دارند و بلافاصله عذاب وجودان و پشیمانی به همراه دارند و خریدن چیزها و کام گرفتن از آنها که باعث بزرگتر جلوه کردن و بیشتر در آمدن در من ذهنی می‌شوند شاید کمی قابل درک باشد.

چرا که ما تا حدودی در جامعه با این رفتارها شرطی شده‌ایم و هر چه بیشتر بهتر شعارِ موجه آن بوده است.

اما تا به حال از خود سؤال کرده ایم که چرا ما استعمال دخانیات می کنیم؟

مواد مخدر استفاده می کنیم؟

مشروبات الکلی مصرف می کنیم؟

افکار منفی و مخرب و شنیع را به سرعت و پی در پی از سر می گذرانیم؟

اینها که دیگر در همین جامعه‌ی من ذهنی شرطی شده هم که منفور است و ننگ محسوب می شود؟

بر هر انسان عاقلی واضح است که این اعمال با بدن ما چه می کند و بلا فاصله عوَارض و تخریب شان را بر چهار بُعدِ ما اِعمال می کند.

این موضوع یک چیز را به ما ثابت نمی کند؟
این که منِ ذهنی مانندِ یک دارویِ تاریخ مصرف گذشته است.

روزی برای ادامهِ حیات ما تا دورهِ مُعینی ضروری بوده است، اما امروز مانندِ زهر عمل می کند.

گستاخانه ما را وادار به کارهایی می کند که جسم و جانمان را از بین برد و باز گستاخانه تر در حالی که به این اعمال مخرب ادامه می دهیم، وادارمان می کند فرزندان و اطرافیانمان را از انجام این کارها منع کنیم.

یکی نیست به ما بگوید اگر این کارها بد است پس چرا خودت انجام می دهی؟

چه صبری دارند فرزندانِ ما و چه محفوظ به حیا هستند اطرافیانمان!

خوب به خاطر دارم اوایل آشنایی با برنامه‌ی گنج حضور، بی نهایت تعلیمات شما به جانم شیرین آمد و با جان و دل پذیرفته بودمشان اما، هنوز به صورتِ جدی و کامل شروع به عمل و پرهیز نکرده بودم.

اما گستاخانه در خانواده و جمعِ اقوام، همه را به راه راست دعوت می کردم و برایشان معرف که می گرفتم در حالی که همزمان بر خلافِ گفته هایم عمل می کردم و هم هویت شدگی ها را انباشته می کردم.

دفتر سوم ابیات ۶ ۱۰۰ و ۷ ۱۰۰ و ۲ ۱۰۶ و ۰ ۱۰۶

او همی مُرده گمان بُردش، ولیک
زنده بود و، او ندیدش نیک نیک

او ز سرمها و، برف افسرده بود
زنده بود و، شکلِ مرده می نمود

کآن تَف خورشید شهوت بر زند
آن خُفاشِ مرده ریگت پر زند

چون که آن مرد اژدها را آورید
در هوایِ گرم و خوش شد آن مرید

تا زمانی که ما وصل به ریشه‌ی بی نهایت زندگی باشیم و مرکزِ ما عدم باشد، و در کار پیوسته‌ی برگشت به این لحظه و صبر و شکر و پرهیز و باز پرهیز باشیم، مانند کوهی هستیم که مار و خفاش حقیر من ذهنی را در سرمای محرومیت از ابزارهایشان در شیشه و افسرده کرده‌ایم.

اما به محضِ به مرکز آوردن هم هویت شدگی‌ها و نمایش آنها به دیگران و تایید و توجه گرفتن از آنها و زیر پا گذاشتن قوانین و اهمانش، من ذهنی حقیر و خوار را چون ازدهایی در گرمای شهوتِ هر چه بیشتر بهتر، سرکش و بر خود مسلط می‌کنیم.

دفتر سوم بیت ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵

تو طمع داری که او را بی جفا
بسته داری در وقار و در وفا؟

هر خسی را این تَمَنّی کَی رسد؟
موسیی باید که اژدرها کشد

در بند طاعت و بندگی و فرمانبرداری کشیدن من ذهنی بدون درد
هوشیارانه ی پرهیز ممکن نیست و کارِ مایی که مرکزی پر از هم هویت
شدگی ها داریم به تنها یی نیست.

اینجاست که باید همچون آن دو ساحری که قصد امتحان موسی را داشتند و در ادامه به او ایمان آوردند، به بزرگان اطمینان داشته باشیم و از آنها در انداختن هم هویت شدگی ها مدد جوییم و از تهدیدات من ذهنی نترسیم و تا دم آخر پیش رویم تا به وحدت کامل با خدا بررسیم، ان شاء الله.

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران



خانم فائزه از کرج



باعرض سلام و خداقوت خدمت آقای شهبازی عزیز و دوست
داشتنی



عذرخواهی از خدایitem

هوشیاریتم از تو معذرت میخواهم. خدایitem از تو معذرت میخواهم
ببخشید که تو رو نشناخته بودم. [من را ببخش]

نیروی برترم از تو معذرت میخواهم با بت هر لحظه و هر ثانیه که در
ذهن زندگی میکردم و از جنس ابلیس می شدم . [من را ببخش]

خدای مهربونم از تو معذرت میخواهم که به بی وفایان چسبیده بودم.
[من را ببخش] 

خدای خوبم از تو معذرت میخواهم که تو هر لحظه من را صدا
میکردی تا به سمت تو بیایم ولی من به تو نه میگفتیم و تورا انکار
میکردم. [من را ببخش] 

خدای قشنگم از تو معذرت میخواهم که هر لحظه با مقاومت و قضاوت
به زندگیم درد می ریختم. [من را ببخش] 

خدای مهربانم از تو معذرت میخواهم که هر لحظه کثافت کاری میکردم
و تو آن را پاک میکردم و من خجالت زده نمیشدم. [من را ببخش] 

خدای یکتا از تو معذرت میخواهم که درد پرست بودم. 

خدای بی همتا از تو معذرت میخام که در مثلث مقاومت و قضاوت
(مسئله سازی، دشمن سازی، مانع بینی) بودم. [من را ببخش] 

خدای بخشنده از تو معذرت میخواهم که بتهای مرکزم را پرسیدم. [من را ببخش]

خدای خوبم از تو معذرت میخواهم که به هم نوع خودم حسادت میکردم. [من را ببخش]

خدای بی نیاز از تو معذرت میخواهم که خود را مقایسه میکردم. [من را ببخش]

خدای یگانه از تو معدرت میخواهم، بابت رنجش های که درون سینم
انبار کرده بودم. [من را ببخش] 

خدای بخشنده از تو معدرت میخواهم که از چیزهای آفل و گذرا و آدم
ها، مخصوصا همسرم خوشبختی و زندگی را طلب میکردم. [من را
بخش] 

خدای یکتا از تو معدرت میخواهم که دعاهای خشک میکردم. [من را
بخش] 

خدای رحمان از تو معذرت میخواهم که از جنس اتفاق بودم و برای
هر واکنشی آماده. [من را ببخش] 

خدای مهربان از تو معذرت میخواهم که ناشکری بزرگ بودم. [من را
ببخش] 

خدای بی همتا از تو معذرت میخواهم که ملامتگر نادانی بودم. [من را
ببخش] 

خدای بزرگ از تو معذرت میخواهم که با وجود تو در کنارم ترس  داشتم. ترس از دست رفتن چیزهای آفل. [من را ببخش]

خدای یگانه از تو معذرت میخواهم بابت شهوت های که در دلم داشتم. [من را ببخش]

خدای بی نیاز از تو معذرت میخواهم که در این دنیا به هر چیزی پناه بردم و درد هر چیزی را چشیدم و باز زیر سلطه من ذهنی ام بودم. [من را ببخش]

خدای مهربانم از تو معذرت میخواهم که با زرنگی من ذهنی به زندگی فن میزدم. [من را ببخش] 

خدای یکتايم از تو معذرت میخواهم که هر لحظه تخته کشتی مرا سوراخ میکردي تاعشق و خردت رادرزندگيم جاري کني و به من بفهماني که همه اين ها توهם است. ولی من با ناداني سريع چيز دیگري را جايگزين میکردم. [من را ببخش] 

خدای خوبم از تو معذرت میخواهم که دنیا^{☀️} تایید شدن در من های ذهنی دیگران بودم. [من را ببخش]

خدای بی همتا از تو معذرت میخواهم که بد بختی و خون به زندگی ام تزریق میکردم و نمیدانستم از جنس است هستم و باید شادی بی سبب باشم. [من را ببخش]

خدای یکتا از تو معدرت میخواهم که صبر را بلد نبودم و بسیار بسیار عجول بودم. [من را ببخش] 

خدای رحمان از تو معدرت میخواهم که هر کسی را که دوست داشتم بسیار ساده مورد قضاوت خودم قرار میدادم. [من را ببخش] 

خدای رحیم از تو معدرت میخواهم که خودم را در معرض دیگران به نمایش میگذاشم. [من را ببخش] 

خدای خوب از تو معذرت میخواهم خاصیت هایم را به فروش
میگذاشتم. [من را ببخش] 

خدای مهربان از تو معذرت میخواهم که جان حقیقی ام را فدای
همانیدگی ها میکردم. [من را ببخش] 

خدای بخشنده از تو معذرت میخواهم که عاشق حال بودم نه عاشق
واقعی تو. [من را ببخش] 

خدای بی نظیر از تو معذرت میخواهم که هر لحظه روی پای من ذهنی می‌ایستادم و بلند میشدم و واکنش و هیجانات منفی را به نمایش میگذاشتم. [من را ببخش]


خدای بی نیاز از تو معذرت میخواهم که زیر سلطه شیطان بودم. [من را ببخش]


خدای خوبم از تو معذرت میخواهم که خرافه و باور پرست بودم. [من را ببخش]


خدای احد و واحد از تو معذرت میخواهم که دو دستی به این دنیا و
چیزها ی آفل و آدم ها چسبیده بودم و زندگی را گدایی میکردم، غافل از
اینکه من خود زندگی هستم. [من را ببخش] 

و حال اگر بخواهم تا هزاران هزار سال از گناهانم از خدای به این
بخشنده و مهربانی عذرخواهی کنم هم تمام نمیشود و زبانم عاجز میشود
از این همه گناه.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

اما حال تمام مسئولیت این درد ها و تلخی هایی که برای زندگی ام ایجاد کردم را هوشیارانه می پذیرم و هیچکس را جز خودم مسئول نمیدانم .

و "چه کسی جز خداوند رحمان و رحیم می تواند این همه گناه بی شمار را ببخشد و بگوید هر کجا و در هر حال و وضعیتی هستید رو به من کنید؟"

☀️🌹🌿 بي نهايت دوستت دارم ❤️ خداوند بخشنده و مهربان 🌿🌹😘

فائزه ۲۱ ساله از کرج 😊❤️

خانم فائزه از کرج

پیغام عشق - قسمت ۲۱



خانم مرجان از خرم آباد



سلام خدمت استاد شهبازی عزیزم، و سلام بر خانواده گنج حضور

اين لحظه، بررسى کنم با چه عينکي به جهان نگاه ميکنم باعینك
پدرم؟ مادرم؟ خواهرم؟ برادرم؟ پولم؟ لباسم؟ خوشگلی؟ دانش؟
شغلم؟
يا با ديد عدم.

لا يجوز و يجوز تا أجلست
علم عشق را نهايت نیست
مولوی، دیوان شمس ، غزل شماره ۴۹۹

باشد ببینیم، با باید ها یا نباید ها، باورها (یجوز و لا یجوز) همانیده هستیم، از آنها به عنوان قطب برای دیگران استفاده می کنیم یا نه؟

وقتی یجوز و لا یجوز که پوسیده و کهنه هستند، کنار می رود هر کسی هرجور زندگی کند زیباست، همه چیز زیبا می شود.

وقتی با چیزی همانیده شویم، حتما در زیانکاری هستیم.

صد هزاران فضل داند از علوم
جان خود را می نداند آن ظلوم
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۴۸

☀️ دید خدا خلاق است، هر لحظه جدید است، هر چه او و می داند از روی
علم است. اما دید شخصی که من ذهنی دارد، از روی نادانی، ستمگری و
ظلمت ذهن است.

☀️ این لحظه تصمیم بگیر از جنس کی هستی؟ از جنس خدا که هر اتفاقی
بیفتد خوب میشود. از جنس من ذهنی، همانیدگی، نحس و اتفاقات بد
خواهد افتاد.

اگر این لحظه به هرچیزی در زندگی شکایت داریم این از من ذهنی است. چون اگر عاشق شده بودیم شکایتی نداشتم، از برکات او فیض می بردیم.

ما در حالی که در این جهان هستیم و از آن استفاده میکنیم، باید در فضای یکتایی باشیم.

هیچ راعی مَشُو، رَعِیْت شو
راعیی جُز سَد رِعایَت نیست
(دیوان شمس، غزل شماره، ۴۹۹)

برای کسی رئیس بازی درنیاورم. چوپان کسی نشو، به مردم، به خواهر، برادر، دوست، نشین بگو من می دانم. نگو گنج حضور گوش می دهم. می دانم که این بسیار خطرناک ومانع رسیدن به حضور می شود.

ای مرغ آسمانی آمد گه پریدن
وی آهوی معانی آمد گه چریدن
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

باشد بتوانیم از روی همانیدگی ها بلند شویم و بدانیم دید همانیدگی ها
و انرژی آنها را نمی خواهیم. دید خدا را فقط لازم داریم.

از خدا فقط خودش را بخواهیم و بگو می خواهم از طریق تو ببینم. از خدا غیر از خودش را بخواهیم، همه رو به صفر می رسانیم.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و کلی کاستن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳)

هر چیزی که من ذهنی نشان دهد به درد نمیخورد.

کمک و کفیل بودن و یاری او، این که این لحظه تسليم شویم، فضا را باز کنیم، قضا و کن فکان روی ما کار کند، برای ما کافی است.
بس بدی بنده را کفى بالله
لیکش این دانش و کفايت نیست
(مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۴۹۹)

تو خودت نشان خدا هستی، و این نشان طلب کننده، نشان خداست.
خودش می شناسد که چطوری و کجا باید برود و خودش را از همانیدگی-
ها بیرون بکشد.

آیتی تو و طالب آیت
به ز آیت طلب خود آیت نیست
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹)

خواجه جُز مستی تو در ره دین
آیتی ز ابتدا و غایت نیست
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹)

ما از ابتدا جنس خدا بودیم. غایت هم باید از جنس او بشویم، و ثبات خدا به طور هوشیارانه، غایت ماست. الان در ذهن افتادیم. باید رها شویم.

وقتی در اثر تسلیم و بله به اتفاق لحظه جان ما مست میشود، اگر این حالت مستی و عدم را نگه داریم، هوشیاری روی هوشیاری آگاه می شود و از همان جنسی که از ابتدا و غایت هستیم، می شویم.

آمد موج آلت کشته قالب پست
باز چو کشته شکست نوبت وصل و لقاست
(مولوی ، دیوان شمس ، غزل شماره ۴۶۳)

مولانا مارا به موجی تشبیه کرده است. یک موجی از آلت کشته
تن و جسم ما را درست کرد، بعد من ذهنی را درست کرد. بعد جسم ما
را نگه داشت و من ذهنی را شکست. وقتی من ذهنی را متلاشی میکنیم،
به وصل و لقای خدا می رسیم.

پس اوست اول و آخر
سوره حدید آیه ۳

این دویی اوصاف دید آحوال است
ورنه اول آخر آخر اول است
(مولوی ، مثنوی ، دفترششم ، بیت ۸۱۹)

یک هوشیاری بیش نیست. از خدا جدا شده دارد خودش را آزاد میکند.
من و اویی نیست. از اول او بوده، در ذهن هم اوست، بعد از خارج شدن
از ذهن هم اوست.

مُبتدی باشد آندرین ره عشق
آنکه او واقف از بدایت نیست
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹)

نو آموز است هر کسی که کاملا در ذهن باشد، و خدا را حس نکرده باشد،
و در راه یکی شدن با خدا هوشیار به آغاز خود نباشد.

با سپاس و قدر دانی فروان

مرجان هستم از خرم آباد

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم سمیه



خانم سمیه

پیغام عشق - قسمت ۲۱

بِرِّكُذْرَى، دَرِنَگَرَى، جُزْ دَلْ خَوْبَانِ نَبَرَى
سَرْ مَكْشَى اَيْ دَلْ كَهْ اَزْوَهْرَچَهْ كَنَى، جَانِ نَبَرَى
مَولَوى، دِيوَانِ شَمَسْ، غَزَلْ شَمَارَهْ ٢٤٥٥

خرد کل همیشه ناظر ماست. هر لحظه در هر گذری به ما نگاه می‌کند و فقط وقتی ما او را خواهیم دید که از جنس او باشیم. او فقط به خوب رویانی که مرکزشان را عدم کرده باشند خود را نشان خواهد داد، و آنها را به وصال خویش می‌رساند.

اگر در هم هویت شدگی ها غرق شده و سرکش هستیم. باید بدانیم چاره ما برای رهایی از زندان ذهن اوردن خدا به جانمان و عدم کردن مرکزمان است و هیچ راه دیگری نداریم.

ای کشش عشق خدا می‌نشینند گرمت
دست نداری ز کهان تا دل ازیشان نبری
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

این لحظه، همیشه اتفاقی هست که کشش عشق خدا آن را با قانون قضا و کن فکان بوجود می‌آورد.

هر اتفاقی به ما نشان می‌دهد که هوشیاری ما در چه چیزی به تله افتاده است،

و هر لحظه از ما با اتفاقات پرسیده می‌شود، آیا می‌دانی از جنس خرد کل هستی؟ آیا من ذهنی را می‌شناسی و می‌دانی هر دردی داری از من ذهنی است؟ آیا ذات خود را شناخته ای؟

اگر واکنش ما به اتفاق این لحظه چه ذهنی، چه در بیرون، قضاوت و مقاومت باشد و با اتفاق به سیزه برخیزیم، نه است، که در اینصورت کشیده می‌شویم به سمت جهان، و چون از طرفی از سمت زندگی برای یکی شدن با او نیز کشیده می‌شویم همیشه دچار درد خواهیم شد.

اگر به اتفاقات بله بگوییم، بله به خداوند گفته ایم. آن هم به این صورت که اتفاقات را از خرد کل بدانیم. اگر اتفاقی آمد و کشتی ما را سوراخ کرد، بدانیم گیر و گرفتاری در آن قسمت داریم.

این که بگوییم من که روی خود کار می‌کنم چرا هنوز این سری اتفاقات برای من می‌افتد، ما را مانند موسی که در مقابل حکم خدا بی‌صبر بود و سوال می‌کرد خواهد کرد.

سوال سبب می‌شود به ذهن رفته و خدا به علت رفتن ما به ذهن از مرکز ما خالی شود و نتواند به ما کمک کند، چرا که ما روی او را پوشانده ایم.

هر اتفاقی حتما نیاز این لحظه ماست.

در حقیقت اتفاق نشان می‌دهد که کجا هم هویت شدگی داریم که باید شناسایی کنیم و آن قسمت را از تله من ذهنی رها کنیم.

از کوچک شدن من ذهنی نترسیم. از سوراخ شدن کشتهی ذهن مان، نترسیم، چرا که خداوند اگر من ذهنی ما را کوچک کند، در عوض خود او نیز در جان ما قدم خواهد گذاشت. و با گن فکان مرکز ما را عدم خواهد کرد.

هم تو جُنون را مَدَدِی، هم تو جمالِ خِرَدِی
تیر بلا از تو رسد، هم تو بلا را سپری
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۶

او است که هم هویت شدگی های ما را با تیر بالا و اتفاقات مورد حمله قرار می دهد و بی دلیل نیز این کار را نمی کند، بلکه با توجه به نوع هم هویت شدگی ما این کار را می کند، خود او نیز سپر بلای ما خواهد شد و با هر بار فضاگشایی او درون ما را وسیع تر خواهد کرد.

پس بدانیم در مسیر معنویت و بیدار شدن از خواب ذهن حضور خود را با خط کش ذهن سنجش نکنیم و بدانیم اتفاقات را خداوند برای بیدار شدن ما بوجود می‌آورد تا ما هم هویت شدگی‌ها را شناسایی کنیم و بیندازیم.

تلاش کنیم با حضور ناظر بودن در افکار دردمند خود فرو نرویم. بلکه با صبر، تسلیم، و دانستن اتفاقات از جانب خرد کل، آنها را شناسایی کرده در هوشیاری خود نگه داریم تا خدا با گُن‌فکان خود مرکز ما را از همانیدگی‌ها خالی کند.

اگر جایی واکنشی نشان دادیم بدانیم آن واکنش نیز برای این است که ما متوجه بشویم هنوز قسمتی از من ذهنی ما را که دارای هم هویت-شدگی خاصی است رها نکرده ایم.

از واکنش های خود نیز درس بگیریم و شاکر باشیم که می توانیم واکنش ها را ببینیم. زیرا این هوشیاری است که واکنشی مثل خشم را می بیند. من ذهنی کاملا در خشم غرق خواهد شد.

پس سعی کنیم از واکنشهای مختلف و از اتفاقات درس بگیریم و متوجه باشیم خداوند هر لحظه همراه ماست. ما را نگاه می‌کند، و زمانی که ما زیبارو شده باشیم، یعنی بله به اتفاقات گفته تسلیم باشیم، مرکز ما را با قدم خویش ساکن می‌کند.

سمیه

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت بیست و یکم

The background of the advertisement features a serene sunset or sunrise over a body of water. The sky is a gradient of warm colors, transitioning from deep orange at the horizon to a lighter yellow and then a soft blue higher up. A small, dark silhouette of a boat is visible on the water's surface, positioned towards the left side of the frame.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهباذی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com